

کتاب المهدی

از

سنن ابی داود

مؤلف: ابو داود سلیمان بن أشعث سجستانی

شرح: احمد بن عباس بن علی

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العلمين

الحمد لله، او که علم و قدرتش در مخلوقاتش ظاهر است و کسی منکر آن نمی شود الا آنکه جهالتش بر او غلبه کرده و از حقیقتش باز داشته تا آیات الهی نبیند و در کفر و عناد باقی ماند. از بشاراتی که در احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم ثبت شده، خبر آمدن کسی به اسم مهدی است و این از مواردی است که اختلافاتی نیز درباره آن بین مسلمین بروز کرده است. عده ای احادیث مهدی را کلاً ضعیف دانسته اند و آمدن چنین کسی را منکرند و عده کثیری در اخبار مهدی اختلاف کرده اند و عده ای نیز مهدویت را بازاری کرده اند تا عقاید خود را در آن به فروش رسانند.

از بین معدود کتبی که یک فصل مجزا را هر چند با تعداد احادیث قلیل به مهدی اختصاص داده اند می توان به کتاب سنن ابی داود اشاره کرد که خود یکی از کتب صحاح سته می باشد که این شاء الله در ادامه به بیان آن خواهیم پرداخت.

احمد بن عباس بن علی

بیست و چهارم ربیع الثانی سنه هزار و چهارصد و بیست و نه (۱۴۲۹/۴/۲۴)

حدثنا عمرو بن عثمان أخبرنا مروان بن معاوية عن إسماعيل - يعني ابن أبي خالد - عن أبيه عن جابر بن سمرة قال سمعتُ رسولَ الله صلى الله عليه وسلم يقولُ: "لا يزالُ هذا الدينُ قائماً حتى يكونَ عليكم اثنا عشرَ خليفةً كلُّهمُ تجتمعُ عليهمُ الأمةُ فسَمِعْتُ كلاماً من النَّبيِّ صلى الله عليه وسلم لم أفهمهُ، ففُلتُ لأبي: ما يقولُ؟ قال: كلُّهمُ من قريشٍ".

این حدیث از رسول الله صلی الله علیه و سلم بیان می کند که دوازده خلیفه که کل آنها از قریش هستند به خلافت خواهند رسید که در زمان خلافت آنها دین اسلام قائم و جاری خواهد بود و امت اسلام بر امارت آنها جمع خواهد شد.

این حدیث به کثرت توسط شیعیان دوازده امامی یا اثنی عشریه مورد استفاده قرار گرفته است. آنها ادعا می کنند که این حدیث مصدق اعتقاد آنها درباره ائمه دوازدهگانه است. با اینکه علماء در این حدیث اختلاف کرده و نظرات متفاوتی ارائه داده اند و در اینکه این دوازده نفر چه کسانی هستند آراء مختلفی مطرح کرده اند ولی همه آنها معتقدند که این حدیث بر ائمه دوازدهگانه اثنی عشریه صدق نمی کند.

یک دلیل در قریشی بودن خلفای مذکور در حدیث است. اگر نظر رسول الله صلی الله علیه و سلم از گفتن این قول، ائمه اثنی عشریه بود دیگر لزومی به بیان اینکه کل آنها از قریش هستند نبود و می توانست به بنی هاشم اشاره کرده و همگی آنها را هاشمی بخواند.

دلیل دیگر این است که غیر از علی و حسن علیهما السلام هیچ یک از ائمه اثنی عشریه به قدرت و حکومت نرسیدند و حدیث مذکور درباره آنها صدق نمی کند. استدلالی که اثنی عشریه در این باره مطرح می کنند این است که ائمه آنها باید به حکومت می رسیدند ولی مسلمین اجازه این عمل را به آنها ندادند و آنها را خانه نشین کردند. با وجودیکه مضمون این استدلال فقط مقبول اثنی عشریه است و مسلمین چنین امری را قبول ندارند ولی به فرض صحت نیز نمی تواند ردی بر آن دلیل باشد زیرا رسول الله صلی الله علیه و سلم در حدیث دوازده خلیفه بیان می کند که دین در زمان حکومت این دوازده خلیفه عزیز خواهد بود یعنی چنین امری به وقوع خواهد پیوست. چنین مواردی مربوط یا مشروط به عمل مسلمین یا دیگران نیست که برای مثال اگر عمل خاصی را انجام دهند جامعه آنها به خیر و صلاح خواهد بود یا اینکه وارد جنت خواهند شد. مثلاً وقتی الله تعالی می گوید که در چند سال بعد رومیان غالب خواهند شد این واقعه اتفاق خواهد افتاد و چنین نخواهد بود که عمل عده ای از انسانها موجب عدم وقوع

آن عمل شود. لذا واضح است که ائمه اثنی عشریه شامل این حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم نمی شوند.

دلیل دیگر این است که اثنی عشریه معتقدند که امامت ائمه آنها از قبل از وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم شروع شده و تا الآن ادامه دارد و بعد از این نیز ادامه خواهد یافت. در این صورت طبق اعتقاد اثنی عشریه از بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم تا به امروز اسلام کماکان عزیز بوده و امروز نیز کما فی السابق عزیز است. چنین تفکری از نظر بسیاری از مسلمین و حتی بسیاری از شیعیان نیز صحیح نیست زیرا تقریباً همه مسلمین قبول دارند که دین در صدر اسلام عزت بیشتری داشته و این عزت در دوران مختلف دچار صعود و هبوط شده و اکثر قریب به اتفاق مسلمین معتقدند که این عزت امروزه بشدت صدمه دیده و مسلمین دچار ذلت شده اند. از طرف دیگر اگر اثنی عشریه معتقد باشند که این حدیث درباره ائمه آنها است پس باید بگوییم مدعای اثنی عشریه که می گویند به حکومت نرسیدن ائمه آنها موجب وارد آمدن صدمات جدی به دین و انحراف تعلیمات محمدی شده، باطل است زیرا اگر چنین صدمات جدی به دین وارد می آمد و تعلیمات اسلام دچار انحرافات شدید می شد دیگر اسلام عزیز باقی نمی ماند. اثنی عشریه خود باید این تناقض را جواب دهند که آیا طبق این حدیث اسلام در این چهارده قرن که به زعمشان دوران امامت ائمه آنها بوده عزیز مانده یا اینکه به حکومت نرسیدن ائمه آنها مسأله ای فاقد اهمیت بوده بطوریکه هیچ تأثیری بر عزت دین نداشته است؟

باید این مورد را مد نظر قرار داد که اثنی عشریه معتقد است که زمین از حجت خالی باقی نمی ماند و چنین اعتقادی موجب خواهد شد که قائل شویم امامت ائمه اثنی عشریه الی یوم القیامة دوام خواهد داشت. طبق این اعتقاد اثنی عشریه، عزت اسلام که طبق حدیث در دوران خلافت دوازده خلیفه خواهد بود تا یوم القیامة ادامه خواهد داشت و وجود چنین محدوده زمانی مضمون حدیث را بی اعتبار و غامض خواهد کرد زیرا اگر زمان عزت در دین تا قیامت ادامه می داشت و دین هرگز دچار ذلت نمی شد چه لزومی داشت که رسول الله صلی الله علیه و سلم به خلافت دوازده خلیفه اشاره کند؟ اگر چنین بود شایسته بود که رسول الله صلی الله علیه و سلم صراحتاً بیان کند که: ای مسلمین! هرگز نگران و ترسان نباشید زیرا دین اسلام تا قیامت عزیز خواهد بود.

با توجه به اعتقاد اثنی عشریه اگر فرض کنیم که ارض در زمانی فاقد امام باشد در آن صورت باید قبول کنیم وجود امام یا حجت یک ضرورت دینی نیست. اگر فرض کنیم در زمانی که ارض خالی از امام است وظایف امام را شخص دیگری غیر از امام انجام دهد در آن صورت

نیز قائل شده ایم که وجود امام یک ضرورت نیست زیرا شرایط امامت را نفی کرده ایم. در اعتقاد اثنی عشریه تفاوت امام و غیر امام در خصوصیات آنهاست. یکی از خصوصیات که اثنی عشریه بشدت بر آن تأکید می‌ورزند عصمت است و اگر قائل باشیم که غیر امام می‌تواند حجت الله بر بندگان باشد ضرورت وجود عصمت را برای امام نفی کرده ایم. طبق اعتقاد اثنی عشریه که عصمت را شرط امامت و امام معصوم را حجت الله بر بندگان می‌دانند و معتقدند زمین از حجت خالی باقی نمی‌ماند زمان عزت اسلام تا قیامت دوام خواهد داشت و این همان اشکالات سابق الذکر را دارد.

علمای بزرگ اثنی عشریه در قرون اولیه به شدت بر عصمت معتقد بودند و تمام استدلالهای خود را به نحوی ترتیب داده بودند که به زعمشان خدشه ای بر آن وارد نشود تا با اعتقاد به عصمت ائمه بتوانند حکام و فقهای مسلمان را نفی نمایند. با گذر زمان عده ای از این استدلالها خسته شدند زیرا موانع زیادی در انجام اعمال دینی و اجتماعی برای آنان بوجود می‌آورد و از طرف دیگر تمایل نداشتند بطور کلی اعتقادات اثنی عشری را ترک کنند یا به غلط بودن آنها اعتراف نمایند لذا تصمیم گرفتند با بکار گرفتن استدلالهای جدیدی بعضی از اعتقادات مزاحم اثنی عشریه را ترک کنند. به همین دلیل به مرور زمان تمایل اثنی عشریه برای تشکیل حکومت زیاد شد و عده ای از آنان تصمیم به تشکیل حکومت گرفتند و استدلالهایی نیز برای این اعتقادات جدید خود مهیا نمودند.

طبق اعتقادات اثنی عشریه عصمت شرط لازم برای امامت است و غیر از امام معصوم کسی لایق حکومت نیست زیرا فقط کسی می‌تواند حکومت جامعه اسلامی را بدست گیرد که واجد شرایطی خاص باشد که همان خصوصیات امام است. بدین ترتیب اگر کسی اقدام به تشکیل حکومت کند یا حکومت شخصی غیر معصوم را قبول نماید او به امامت کافر شده زیرا قبول کرده است که عصمت شرط امامت نیست و یک غیر معصوم هم قادر به تشکیل حکومت می‌باشد.

کسانی که در قرون بعدی از اعتقادات اثنی عشریه فاصله گرفتند و اقدام به تشکیل حکومت کردند سعی نمودند این اشکال بزرگ را که از نظر اثنی عشریه کفر به امامت محسوب می‌شود به طریقی توجیه نمایند. آنها چنین استدلال کردند که طبق بعضی از احادیث، ائمه به بعضی از شیعیان مثل فقها نیابت عامه داده اند که به تشکیل حکومت اقدام نمایند. هر چند که این عده بسیار بر این استدلال خود تکیه کردند و سعی نمودند به آن شاخ و برگ بدهند ولی آنچه آنان مطرح کردند در اصل جوابی بر آن اشکال بزرگ نبود.

گفتیم که اثنی عشریه استدلال می کنند که عصمت شرط امامت است و فقط و فقط امام لایق حکومت و امیر بر حق بر جامعه اسلامی است و همچنین ادعا می کنند که این مدعی نه از جانب خودشان بلکه از جانب ائمه و مقبول آنان است. در اینجا این سؤال مطرح می شود که با وجودیکه ائمه عصمت را شرط امامت می دانند پس چگونه به شخصی نیابت می دهند که معصوم نیست؟ این بدان معناست که ائمه برای تشکیل حکومت به کسی نیابت می دهند که شرایط لازم را مثل عصمت برای تشکیل حکومت ندارد. به بیان بهتر ائمه با این عمل خود عصمت را زیر سؤال می برند یعنی معتقد می شوند که حکومت مخصوص امام معصوم نیست و شخص غیر معصوم نیز مجاز به تشکیل حکومت می باشد.

در واقع آن عده از اثنی عشریه که اقدام به تشکیل حکومت نمودند جوابی برای آن اشکال بزرگ و تناقض واضح نداشتند و فکر کردند که اگر این تناقض را به ائمه ارجاع و نسبت دهند آن را حل نموده اند. بدین ترتیب اعتقاداتی در بین اثنی عشریه شیوع یافت که تناقضات آشکاری در آن وجود داشت و امروزه می بینیم که عده ای به این تناقضات اعتقاد راسخ دارند بطوریکه از یک طرف به عصمت ائمه معتقدند و از طرف دیگر تشکیل حکومت را برای غیرمعصوم صحیح می دانند. می توان گفت که اثنی عشریه با تشکیل حکومت خط بطلانی بر اعتقادات خود کشیدند.

البته برای عقلا فهم اینکه استدلالهای فقهای متقدم اثنی عشریه در طرح مسائلی مثل عصمت دیر یا زود با اشکالات عدیده ای مواجه خواهد شد چندان مشکل نبود زیرا این استدلالها از همان ابتدا دچار تناقضات بود و به مرور زمان بر ملا می شد. اصولاً عصمت امام آن قدر وسعت نداشت که فقهای اثنی عشریه موفق شوند آن را به کل حکومت امام بسط دهند. به بیان دیگر خصوصیات یک حکومت به گونه ای نیست که بتوان اداره کل آن را به شخص اول مملکت منحصر کرد. نگاهی به حکومت چند ساله علی علیه السلام این موضوع را برای ما واضحتر می کند. یک حاکم مجبور است برای اداره مملکت تحت حکومت خود به تعیین امرا و وزرا اقدام نماید و عده ای را والی ولایات مختلف و عده ای دیگر را امیر جیوش متعدد کند. همین امر با عصمت در تضاد است زیرا حاکم قسمتی از حکومت را به اشخاصی سپرده است که معصوم نیستند و گناه و خطا می کنند.

در اینجا بد نیست این سؤال در ذهن مرور شود که چرا وجود عصمت برای حاکم لازم است؟ یکی از جوابهایی که اثنی عشریه به این سؤال تحت عنوان دلایل وجوب عصمت برای امام می دادند این بود که مسلمین موظف به اطاعت از امام هستند و امام از جانب الله تعیین می شود و اگر امام مرتکب خطا شود لاجرم امری صادر خواهد کرد که خطا خواهد بود و این

موجب تناقض می شود زیرا در این صورت الله انسانها را به اطاعت از کسی فراخوانده که حکمی مخالف حکم الله می دهد ولی اگر امام معصوم باشد چنین امری به وقوع نخواهد پیوست.

استدلال فوق بدون در نظر گرفتن خصوصیات یک حکومت بیان شده است. اینجا باید سؤال کرد که وضع ولات و امراء چگونه خواهد بود؟ ولات و امراء قسمتی از حکومت هستند و در مقیاس کوچکتر همان وظیفه حاکم را انجام می دهند و معصوم نیز نیستند. یک والی یا یک امیر سپاه به زیردستان خود فرامینی صادر می کند و آن زیردستان نیز موظف به اطاعت از او هستند. در این صورت آیا می توان گفت که تناقضی رخ داده و الله مسلمین را به حکم غیر الله دعوت کرده است؟

چنین موردی درباره قاضی نیز صدق می کند و ما می دانیم که امام معصوم در اعتقاد اثنی عشریه خود به تمام امور قضایی رسیدگی نمی کند و برای شهرها و ولایات مختلف قضاتی را تعیین کرده و ارسال می کند و این تعیین و ارسال قاضی و والی و امیر را می توان در حکومت چند ساله علی علیه السلام که از نظر اثنی عشریه یکی از معصومین بود رؤیت کرد. مسلماً یک قاضی نیز ممکن است خطا کند زیرا معصوم نیست و مجدداً همان اشکال سابق بوجود خواهد آمد. تمام این موارد از آنجا نشأت می گیرد که در یک حکومت، شخص حاکم به تمامی امور حکومتی به تنهایی رسیدگی نمی کند. بدین ترتیب قسمت وسیعی از حکومت توسط غیرمعصومین اداره خواهد شد که خط بطلانی بر تمامی استدلالهای اثنی عشریه مبنی بر ضرورت وجود عصمت در امام خواهد کشید.

از آنجا که حدیث مذکور درباره حکومت بحث می کرد ما نیز مدعای اثنی عشریه را در اینکه این دوازده خلیفه همان دوازده ائمه در اعتقاد آنان است مورد تفحص قرار داده و رد کردیم ولی در اعتقاد اثنی عشریه مسائل مختلف به هم مرتبط هستند. برای مثال عصمت فقط شرط امام برای تشکیل حکومت نیست بلکه از خصوصیات او برای انجام سایر امور نیز می باشد که فقه یکی از آنهاست. اثنی عشریه با طرح استدلالهایی بیان می کردند که وجود یک معصوم برای بیان مسائل فقهی مسلمین در زمان بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم امری لازم و ضروری است و دلیل می آوردند که اگر چنین نشود دین اسلام دچار تناقض خواهد شد. مسأله جالب این است که همان دو اشکالی که در رد ضرورت وجود عصمت برای امام در تشکیل حکومت بیان کردیم در این باره نیز صدق می کند. ما ذکر کردیم که عده ای از اثنی عشریه از استدلالهای علمای سلف خود که در واقع اعتقادات اثنی عشریه را بنیان نهادند خسته شدند و در صدد بر آمدند که بعضی از مواعی را که از استدلالهای علمای سلفشان به آنها

رسیده بود رفع نمایند و این اقدام آنان در زمانی بود که امام حی و حاضری برای اینکه همگان قادر باشند به او مراجعه کنند وجود نداشت و به بیان بهتر اثنی عشریه طبق اعتقادات خود در زمان غیبت امام معصوم بسر می بردند.

طبق اعتقاد اثنی عشریه، از وظایف امام معصوم علاوه بر تشکیل حکومت، بیان مسائل و حل اشکالات دینی برای عموم مردم است. آنها معتقدند که فقط و فقط کسی می تواند احکام شرعی مسلمین را تبیین کند که واجد عصمت باشد در غیر این صورت او خطا خواهد کرد و حکمی غیر از حکم الله را صادر خواهد نمود و این نیز به نوبه خود موجب تناقض در دین می شود. با این حال و به مرور زمان عده ای از اثنی عشریه از ارکان اعتقادی خود فاصله گرفتند و بیان احکام دینی را فقهای از آنان بدست گرفتند که معصوم نبودند. در این مورد نیز از استدلالهایی چون اثبات نیابت عامه در تشریح مسائل و احکام دین برای فقها استفاده نمودند که می گفتند از احادیث ائمه استخراج کرده اند. قبلاً ثابت کردیم که آنچه آنها بیان می کنند در واقع جوابی بر این تناقض بزرگ در اعتقاد آنها نیست بلکه مشوش کردن موضوع برای مشکل کردن فهم آن برای عموم مردم است.

مجدداً همان سؤال را مطرح می کنیم که چگونه ممکن است امام معصوم که عصمت را شرط امامت می داند در فقه نیابت به کسی دهد که خود می داند معصوم نیست؟ یعنی اگر تبیین مسائل فقهی از وظایف امام است و او برای انجام این وظیفه لازم است که معصوم باشد پس چگونه فقیه غیر معصوم می تواند و مجاز است که چنین کند؟ آیا با ارجاع دادن و منسوب کردن این اشکال و تناقض بزرگ به امام معصوم می توان آن را حل کرد؟ آیا امام معصوم مردم را به تناقض در اعتقاد دعوت می کند؟

مثل آنچه درباره حکومت بیان کردیم در اینجا و در مسأله فقه نیز می گوئیم که این اشکالات از همان بدو تشکیل اعتقادات اثنی عشریه در آن وجود داشته و مستتر بوده و به مرور زمان فقط ظاهر شده است. اگر جواب به مسائل فقهی فقط مخصوص امام معصوم و عصمت شرط فقاہت باشد مسلمین باید از کل بلاد اسلامی برای تعلم احکام دینی به امام مراجعه کنند و این مسأله علی الخصوص بعد از وسعت یافتن مملکت اسلامی و انتشار مسلمین در کل بلاد بسیار صعب و غیرممکن خواهد بود. از طرف دیگر اگر مردم هم قادر به انجام این کار شوند امام قادر به جواب گویی به این همه سؤال و تقاضا نخواهد بود. لذا دیدیم که طبق آنچه خود اثنی عشریه مطرح کردند ائمه برای نشر فقه به تربیت شاگردانی پرداختند و از آنها به عنوان معلمین واسط استفاده کردند. اینجا نیز همان اشکال سابق الذکر وجود دارد زیرا این فقهای تعلیم دیده توسط امام معصوم، خود معصوم نبودند و حتی ممکن بود در بیان آنچه از امام

استماع کرده بودند نیز دچار خطا و نسیان شوند و قادر به تعلم تمام احکام نیز نبودند. بدین ترتیب حتی در زمان حیات و حضور امام معصوم، عصمت امام قادر به پوشش تعلیم مسلمین نبود و این مورد، عصمت امام و ضرورت آن را زیر سؤال می برد.

بر خلاف اثنی عشریه این مسأله در بین مسلمین وجود ندارد زیرا آنان مثل اثنی عشریه به عصمت معتقد نیستند. رسول الله صلی الله علیه و سلم برای نشر تعالیم دینی اقدام به تربیت افرادی می کرد و آنان را به نقاط مختلف ارسال می نمود تا به تازه مسلمانان احکام دین را تعلیم دهند و عدم وجود عصمت در این مبلغین دینی هیچ خللی در تبلیغ آنان بوجود نمی آورد و هیچ تئوری و استدلالی را زیر سؤال نمی برد. این مشکل فقط زمانی بروز می کند که عده ای مثل اثنی عشریه معتقد به شرط عصمت برای بیان احکام دینی شوند بدون اینکه فکر کنند امام قادر نیست به تک تک افراد جامعه حضوراً تعلیم دهد و اگر هم قصد تربیت مبلغ را داشته باشد اقدام به تربیت واسطه ای کرده است که فاقد شرط عصمت برای تبلیغ تعلیمات دین است. در زمان غیبت این مسأله بیشتر خود را نمایان می کند و مشاهده می کنیم که فقهای اثنی عشریه که معصوم نیز نیستند در این زمان به بیان مسائل شرعی آنان اقدام می نمایند. غیبت امام موجب می شود که او قادر به انجام وظایف خود نباشد و لذا می بینیم که امام غایب در تعلیم احکام اسلامی هیچ نقشی را در بین اثنی عشریه ایفا نمی کند و این خود حجیت امام معصوم را نفی می کند.

در واقع طبق آنچه امروزه به رأی العین در بین اثنی عشریه می بینیم غیبت امام با نبود امام هیچ فرقی نمی کند. ما باید ببینیم که چگونه وجود امام معصوم موجب می شود که حجت الله بر بندگان تمام شود. مسلماً وجود شخصی یا موجودی که هیچ تأثیری بر اطرافیان خود ندارد نمی تواند حجت باشد و وجود امام هم برای این نیست که مردم او را نظاره کنند تا اندازه اندام او را تشخیص دهند بلکه این وظایف امام است که موجب حجیت او شده است. اثنی عشریه وظایف امام را بیان کرده اند که ما به مواردی از آنها مثل تشکیل حکومت و تبیین احکام دینی اشاره کردیم. امامی که غایب است قادر به انجام وظایفش نیست. برای مثال اگر مسلمانی حکم مسأله ای را نداند قادر نیست به محضر امام معصوم برود و از او سؤال نماید و لهذا حجیت امام زیر سؤال می رود.

اثنی عشریه درباره یکی از وظایف امام می گویند که اگر امام معصومی وجود نداشت مردم برای الله حجت می آوردند که شخصی برای بیان احکام دین وجود نداشت و از آنجا که الله حجت را بر بندگان تمام کرده است پس وجود امام معصوم ضرورت دارد. با دقت در این استدلال اثنی عشریه می توان فهمید که امام غایب نمی تواند حجت باشد زیرا احکام دین را

تبیین نمی کند و افراد مختلف قادر به درک محضر او نیستند و این خود مبین وجود تناقض بین غیبت و حجیت در امام است که خود منجر به تناقض بین غیبت و امامت می شود. چنین تناقضی فقط در تبیین احکام دین که یکی از وظایف امام معصوم است منحصر نمی شود و دیگر وظایف امام را نیز شامل می گردد.

فقهای اثنی عشریه این نقص بزرگ را درک کردند و برای رفع آن بسیار سعی و تلاش کرده و می کنند. با این حال آنها هرگز موفق نشدند که برای این تناقضات و اشکالات موجود در مذهب خود استدلالی قوی مهیا سازند. مثلاً عده ای از آنها در رفع تناقض بین غیبت و امامت مثالی زدند که مردم از وجود امام غائب مثل خورشید پشت ابر استفاده می برند. این مثال می خواست بیان کند که درست است که امام غایب را بطور علنی نمی توان رؤیت کرد ولی از افاضات او مردم بدون اینکه اطلاع داشته باشند مستفید می شوند.

آنچه این فقها می گویند نوعی قیاس مع الفارق است. ما علم داریم که بسته به نوع ابر در هوای ابری و در هنگام روز مقداری از نور خورشید از ابر عبور کرده و موجب ضیاء می شود یعنی ابر یک حاجب برای نور خورشید است که در اکثر اوقات به گونه ای نیست که تمام نور شمس را حاجز شود و مقداری از نور از آن عبور می کند. سؤال این است که آیا غیبت امام معصوم مثل ابر است و غیبت یک حاجب قوی که تمام نور را سد کند نیست و مثل ابر یک حاجب ضعیف است و مقدار قابل توجهی از نور را از خود عبور می دهد؟ اگر چنین فرض شود یعنی امام معصوم در زمان غیبت در حال انجام وظایف خود هست ولی از شدت انجام وظایف او در زمان ظهور کاسته شده است.

یکی از دلایل غلط بودن این قیاس «عمومیت» است. نوری که از ابر عبور کرده، علی السواء به همه مردم می رسد در حالی که همانطور که قبلاً ذکر کردیم مردم قادر نیستند به محضر امام معصوم در زمان غیبت رفته و مسائل خود را با او مطرح کنند. حالت ضعیف نیز برای این امر مثل مثال تقلیل شدت نور در هوای ابری متصور نیست. به بیان دیگر رابطه امام با مردم تقریباً از یک قاعده همه یا هیچ تبعیت می کند و یا مردم موفق می شوند که محضر امام معصوم را درک کنند و از تعلیمات او استفاده نمایند یا موفق نمی شوند. «عمومیت» قیاس خورشید پشت ابر را هم در مورد غیبت کبری رد می کند هم در مورد غیبت صغری. در غیبت کبری مسأله از عمومیت نیز فراتر رفته است زیرا در این دوران، امام غایب با هیچ شخصی ارتباط ندارد ولی در غیبت صغری چنین نیست و «عمومیت» ردی مناسب بر غیبت صغری است.

در اینجا باید ببینیم که آیا شرط عمومیت در رد قیاس فوق الذکر داخل است یا خیر؟ در این باره می توان به حجیت امام معصوم اشاره کرد و اینکه همه انبیاء تبلیغ خود را به همه مردم اعم از کافر و مؤمن و غنی و فقیر عرضه می کردند و شخصی را بخاطر فقر و عدم شهرت و مقام از خود طرد نمی کردند و همین موجب می شد که حجت بر عباد تمام شود. به بیان دیگر اگر امام معصوم حجت باشد او نیز باید از همین قاعده تبعیت کند.

دلیل دیگر که تا حدودی مرتبط با دلیل اول نیز می باشد این است که برای مردم فرقی نمی کند که آیا موفق به رؤیت خورشید در روز بشوند یا نشوند زیرا امری فاقد اهمیت است. مردم در هر صورت نور شمس را رؤیت و درک کرده و با نور آن اعمال خود را انجام می دهند و حتی در شرایط عادی نیز به خورشید نظر نمی افکنند. وقتی صبح می شود نیز کسی با رؤیت خورشید متوجه صبح نمی شود بلکه با روشن شدن هوا می فهمد که صبح شده حتی اگر خورشید را رؤیت نکند. ولی در انجام وظایف امام چنین حالتی وجود ندارد زیرا آنها برای ارتباط داشتن و استفاده از امام لاجرم باید حضور او را درک کنند و تمام انبیاء و ائمه نیز چنین بوده اند.

قیاس امام غایب و خورشید پشت ابر در صورتی صحیح می بود که مردم قادر به رؤیت امام نباشند ولی اقوال او را یا سمعاً استماع کنند یا بصورت مکتوب رؤیت نمایند. در این صورت می توان گفت که این قیاس تا حدودی صحیح است ولی می دانیم که غیبت در نزد اثنی عشریه چنین خصوصیتی ندارد. یکی از اشکالاتی که در حالت استماع وجود دارد این است که مردم طبق عادت به نظمی که الله در عالم قرار داده انتظار وجود دو یا چند خورشید را در آسمان در هنگام روز ندارند و وقتی نور و ضیائی را رؤیت می کنند می فهمند که این نور از جانب خورشید است و نه جرم آسمانی دیگر ولی چنین حالتی درباره امام غایب صادق نیست و در صورت استماع صوت یک شخصی، مردم اطمینان حاصل نخواهند کرد که آیا این صوت امام غایب معصوم است یا خیر.

ما با طرح حالت فوق خواستیم حالتی را بررسی نماییم که ممکن بود قیاس مذکور صحیح باشد و چنین حالتی از جانب اثنی عشریه نیز مطرح نشده است. امری که در این باره قابل توجه است همان حالت عادی و مقبول درباره حجیت رسل و انبیاء است. در حالت صحیح که بر خلاف ادعاهای اثنی عشریه است حجیت نبی یا رسول با نبود او از بین نمی رود و لذلک در رسالت رسل فترت وجود دارد. فترت همان زمان بین دو پیامبر است مثل آنچه بین عیسی علیه السلام و نبی علیه السلام وجود داشت. وفات یک نبی و شروع فترت موجب فقدان یا نقص حجیت نخواهد شد و اگر چنین باشد پس مردمانی که در فترت رسل زندگی می کردند حجت بر

آنها تمام نمی شد. آنچه درباره استماع صوت و عدم رؤیت امام غایب گفتیم ما را به حالتی نزدیک می کند که تا حدودی به آن شباهت دارد و آن حالت باقی ماندن هدایت نازل شده از جانب الله بعد از وفات رسول است. این ابقای هدایت ممکن است بصورت کتابت باشد که شباهت زیادی به وجود صوت بدون حضور شخص قائل دارد. به بیان بهتر آنچه توسط انبیاء تبلیغ می شد توسط مؤمنین به دیگران منتقل می گردید که آنها یا سینه به سینه تعلیمات دینی را منتقل می نمودند یا از طریق کتابت. این همان طریقی است که اثنی عشریه با دست یازیدن به استدلالهای غلط از آن فاصله گرفتند.

به قیاس امام غایب و خورشید پشت ابر مراجعت می کنیم. با وجودیکه عده ای از اثنی عشریه این قیاس را طرح کردند ولی بیان نکردند که مردم چه استفاده هایی از امام غایب که به خورشید پشت ابر قیاس شده می برند. آنها باید به این مسائل جواب می دادند زیرا امامی که غایب شده و کسی او را رؤیت نمی کند و از محل اقامت او اطلاعی ندارد و قادر به مراجعه به او نیست این سؤال را بوجود می آورد که او چگونه وظایف امامت را انجام می دهد و چگونه به خورشید پشت ابر قیاس می شود در حالی که از نور خورشید پشت ابر همه مردم و حیوانات و نباتات استفاده می کنند؟ آنها کدامین افاضه امام غایب را با نور خورشید پشت ابر قیاس کرده اند؟ یک شیعه اثنی عشری وقتی به جامعه خود و افراد موجود در آن جامعه نظر می افکند هیچ اثری از تأثیر یک امام معصوم در آن مشاهده نمی کند. مسلماً او وقتی با دقت و درایت به جامعه خود نظر افکند متوجه خواهد شد که اعتقاد به تأثیر امام غایب هیچ تفاوتی با عدم اعتقاد به آن نخواهد داشت و قیاس خورشید پشت ابر کاملاً باطل است زیرا هیچ اثر ضعیفی هم از وجود یک امام غایب قابل درک نیست و همگان نور خورشید پشت ابر را درک می کنند ولی اثری از امام غایب رؤیت نمی نمایند.

وجود این اشکالات که از قدیم الایام نیز در بین بعضی مطرح می شد عده ای از فقهای اثنی عشریه را بر آن داشت که در جستجوی چاره باشند. لهذا عده ای از آنها اقدام به نقل قصصی کردند که مبین وجود ارتباط امام غایب با بعضی از خواص بود. طرح این قصه ها می توانست تا حدودی برای مقابله با بعضیها که درباره غیبت امام معصوم به تعقل روی آورده و تناقضات جدی را در آن مشاهده نموده بودند مؤثر باشد و لاقلاً بتواند از بیدار شدن عقول دیگران ممانعت کند. ولی این روش نیز مثل روشهای سابق الذکر در اصل جوابی به مسائل نبود بلکه نوعی مفر از جواب دادن صحیح به مسائل محسوب می شد. وجود این قصه ها که حتی بسیاری از اثنی عشریه نیز آنها را مجعول می دانند و یا به دیده شک به آنها می نگرند باعث نمی شود که فکر کنیم امام غایب در حال انجام وظایف خود است زیرا وظایف امام در

اعتقاد اثنی عشریه کاملاً مشخص می باشد. از طرف دیگر حتی اگر فرض بگیریم که این قصص صحت داشته باشند نمی توان آنها را دلیلی بر اتمام حجت الهی نسبت به عباد دانست و حجیت امام را اثبات نمی کنند. فقط اندکی دقت در این قصص به وضوح مشخص می کند که کما فی السابق امام غایب هیچ تأثیری بر جامعه و مردم ندارد و مثل گذشته کسی نمی داند که محل امام غایب کجاست و قادر به درک محضر او برای تعلم احکام دین نیست و عملاً هیچ تأثیری بر زندگی فردی و اجتماعی شیعه یا غیر شیعه ندارد.

در واقع اثنی عشریه با مطرح کردن دو نوع از غیبت که به غیبت صغری و غیبت کبری شهرت دارند و قائل شدن خصوصیات متفاوت برای این دو نوع غیبت برای امام غایب، راه را بر خود برای بیان قصصی که بر ارتباط امام غایب با بعضی از خواص دلالت می کنند مسدود کردند. اثنی عشریه معتقدند که در غیبت صغری بعضی از خواص با امام غایب ارتباط داشتند و نقش پل ارتباطی را با امام ایفا می کردند ولی اثنی عشریه معتقدند که این نوع از ارتباط با شروع شدن غیبت کبری از بین رفته است. به بیان دیگر طبق اعتقاد اثنی عشریه از خصوصیات غیبت کبری برای امام غایب این است که در این دوران هیچ کسی با او ارتباط ندارد و قادر نیست که نقش پل ارتباطی را ایفا نماید. لهذا قاعده ای وضع کرده اند که طبق آن هر کس در عصر غیبت کبری ادعای ارتباط با امام غایب کند و قصد بیان اقوال او را برای مردم داشته باشد چنین شخصی کذاب و دروغگو است. همین عوامل موجب شد که عده ای در اثنی عشریه بر احنی قادر نباشند که هر قصه ای را به امام غایب نسبت دهند.

خصوصیات عصر غیبت کبری در اثنی عشریه بطور واضح مشخص می کند که امام غایب وظایف امامت خود را انجام نمی دهد و این قسمت که تقریباً مهمترین قسمت از معتقدات اثنی عشریه است در زمان غیبت کبری تعطیل مانده و همین امر باعث شده که حجیت امام معصوم در زمان غیبت زیر سؤال رود و از نتایج آن بوجود آمدن تناقض آشکار بین غیبت و امامت است.

نظر به اثنی عشریه در عصر غیبت امام این مسائل را اثبات می کند. ما سابقاً ذکر کردیم که وفات یک نبی باعث از بین رفتن هدایت و تعلیمات الهی نمی شود و در هر صورت بوسیله تربیت شدگان آن نبی به دیگران چه در زمان حیات نبی و چه بعد از آن منتقل می شود و البته ممکن است این امر در بین انبیاء از نظر کیفیت و کمیت مساوی نباشد ولی در هر حال بندگان نسبت به آنچه از هدایت الله که به آنها می رسد مسئول هستند. مثلاً ممکن است که تعداد

مؤمنین به انبیاء برای هر نبی مساوی نباشد و این خود عاملی در جهت انتشار تعالیم دینی است. اگر به روش اثنی عشریه در زمان غیبت امام معصوم دقت کنیم متوجه می شویم که آنها

در واقع همان کاری را انجام می دهند که دیگران انجام می دهند. آنها به احادیث مکتوب که در زمانی سینه به سینه توسط شیعیان نقل شده و بعد کتابت گردیده اند متمسک می شوند و احکام عبادی و اعتقادی خود را از آنان اخذ می کنند. ما نیز قبلاً ذکر کردیم که تعالیم انبیاء معمولاً سینه به سینه یا بوسیله کتابت به بندگان منتقل می شد. همین مورد بوضوح نشان می دهد که در عصر غیبت، امام غایب وظیفه امامت خود را انجام نمی دهد. اینجا این سؤال مطرح می شود که چه فرقی بین مسلمین و اثنی عشریه از این نظر وجود دارد؟ همانطور که مسلمین به جمع آوری و کتابت احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم اقدام نمودند آنها نیز اقدام به جمع آوری و کتابت احادیث ائمه خود کردند و در حال حاضر هر کس به احادیث خود مراجعه می کند با این تفاوت که کتب احادیث اثنی عشریه یک یا دو قرن بعد از کتب مسلمین کتابت شدند که یکی از دلایل آن این است که مسلمین احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم را جمع کردند ولی اثنی عشریه احادیث ائمه خود را جمع نمودند که تقریباً تا دو قرن بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم زندگی می کردند. مسلماً اگر اثنی عشریه در زمان حیات یکی از ائمه خود اقدام به کتابت اقوال آنها می کردند قادر نبودند که احادیث ائمه بعد از آنها را کتابت نمایند و وقتی زمان امامت به اتمام رسید آنها قادر بودند کتابی بنویسند که احادیث همه ائمه آنها در آن کتاب قید شده باشد.

در هر صورت غیبت امام معصوم با نبود امام معصوم علی السویه است و این موضوع را حتی می توان از تخصص در اعمال و روش اثنی عشریه دریافت و طبق آنچه ذکر کردیم استدلال اثنی عشریه در خالی نماندن زمین از حجت یک استدلال غلط است و به همین ترتیب سایر استدلالهای آنها در ضرورت وجود عصمت در امام و غیبت امام معصوم نیز غلط هستند و تشکیل حکومت توسط بعضی از اثنی عشریه و موارد دیگر که در بین خود آنها رواج یافته است مشخص می کند که به مرور زمان آنها نیز متوجه غلط بودن استدلالها و اعتقادات خود شده اند ولی با این حال حاضر نیستند که بطور کلی از این اعتقادات دست بکشند.

به حدیث دوازده خلیفه مراجعت می کنیم. کما ذکر کردیم علما درباره این حدیث نظرات مختلفی را مطرح کرده اند. بعضی از آنها گفته اند که این دوازده خلیفه متتابعاً در همان قرن اول که به قول رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر القرون است به خلافت رسیده اند. اشکالی که بر این نظر وارد می شود در روش حکومت خلفای آن دوران و بعضی اعمال غلط آنها است. جواب به این اشکال چنین است که رسول الله صلی الله علیه و سلم آن دوازده خلیفه را عامل عزت دین معرفی نکرده، بلکه می گوید که در زمان این دوازده خلیفه دین عزیز است و این عزت ممکن است از نحوه خلافت این دوازده خلیفه باشد یا نباشد. به بیان دیگر آنچه رسول

الله صلی الله علیه و سلم در این حدیث گفته، ممکن است نشان از یک محدوده زمانی باشد که همان زمان خلافت دوازده خلیفه است.

عده ای از این حدیث چنین استنباط نموده اند که آن دوازده خلیفه خود موجب عزت در دین می باشند یعنی نحوه خلافت آنها به گونه ای است که عزت را در دین سبب می گردد. لذا عده ای از آنها قائلند که در بین کسانی که به حکومت رسیده اند باید به دنبال کسانی گشت که موجب عزت در دین شده باشند و لهذا آنها به فترت در این خلفا معتقدند و می گویند که بین خلافت خلفای راشدین المهدیین علیهم السلام که تقریباً همه قبول دارند که آنها چهار نفر از این دوازده خلیفه بودند و خلافت هشت خلیفه دیگر از نظر زمانی فاصله وجود دارد. احتمالاً ابو داود نیز این مسأله را مد نظر داشته و لذلك حدیث دوازده خلیفه را در کتاب المهدی مطرح کرده است زیرا ممکن است که فکر می کرده که مهدی موعود نیز خلیفه ای از این دوازده خلیفه و آخرین آنها است. والله أعلم وهو بكل شیء علیم.

حدثنا موسى بن إسماعيل أخبرنا وهيب أخبرنا داود عن عامر عن جابر بن سمره قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: "لا يزال هذا الدين عزيزاً إلى اثني عشر خليفة. قال: فكبر الناس وضجوا ثم قال كلمة خفيفة. قلت لأبي: يا أبة ما قال؟ قال: كلهم من فریش".

حدثنا ابن نقييل أخبرنا زهير أخبرنا زياد بن خيثمة أخبرنا الأسود بن سعيد الهمداني عن جابر بن سمره بهذا الحديث.

زاد: "فلما رجع إلى منزله أتته فریش فقالوا: ثم يكون ماذا؟ قال: ثم يكون الهرج".

این حدیث به عزت دین اسلام در زمان خلافت دوازده خلیفه از فریش اشاره می کند که با استماع این کلام از رسول الله صلی الله علیه و سلم، مسلمین فریاد تکبیر سر دادند. حدیث می گوید که بعد از این دوازده خلیفه هر ج و مرج خواهد بود.

حدثنا مسدد أن عمر بن عبید حدثهم ح. وحدثنا محمد بن العلاء أخبرنا أبو بكر - يعني ابن عباس ح. وحدثنا مسدد قال أخبرنا يحيى عن سفيان ح. وحدثنا أحمد بن إبراهيم قال أخبرنا عبید الله بن

مُوسَى أَخْبَرَنَا زَائِدَةُ ح. وَحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى عَنْ فِطْرِ - الْمَعْنَى وَاحِدٌ - كُلُّهُمْ عَنْ عَاصِمٍ عَنْ زَرَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: "لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ. قَالَ زَائِدَةُ فِي حَدِيثِهِ - لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ - ثُمَّ اتَّفَقُوا - حَتَّى يَبْعَثَ رَجُلًا مِنِّي أَوْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِيءُ اسْمُهُ اسْمِي وَأَسْمُ أَبِيهِ اسْمَ أَبِي".

زَادَ فِي حَدِيثِ فِطْرِ: "يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا".

وَقَالَ فِي حَدِيثِ سُفْيَانَ: "لَا تَذْهَبُ أَوْ لَا تَنْقُضِي الدُّنْيَا حَتَّى يَمْلِكَ الْعَرَبَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِيءُ اسْمُهُ اسْمِي".

قَالَ أَبُو دَاوُدَ: لَفِظُ عُمَرَ وَأَبِي بَكْرٍ بِمَعْنَى سُفْيَانَ.

این حدیث از رسول الله صلی الله علیه و سلم بیان می کند که حتی اگر یک روز از دنیا باقی مانده باشد الله آن روز را به قدری طولانی خواهد کرد که رجلی از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم مبعوث خواهد شد که اسمش مطابق اسم او و اسم پدرش هم اسم پدر رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی عبدالله خواهد بود. او ارض را مملو از قسط و عدل خواهد کرد همانطور که از ظلم و جور مملو شده بود. یکی از روایات بیان می کند که او بر عرب حکومت خواهد کرد.

حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ دُكَيْنٍ أَخْبَرَنَا فِطْرٌ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ أَبِي بَرَّةَ عَنْ أَبِي الطَّفِيلِ عَنِ عَلِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: "لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا يَوْمٌ لَبَعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا".

این حدیث از رسول الله صلی الله علیه و سلم بیان می کند که اگر از دهر فقط یک روز باقی مانده باشد الله در آن روز رجلی از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم مبعوث خواهد کرد که ارض را مملو از عدل می کند همانطور که از جور مملو شده بود.

حدثنا أحمدُ بنُ إبراهيمَ حدَّثني عبدُ الله بنُ جَعْفَرِ الرَّقِيِّ حدثنا أبو المَلِيحِ الحَسَنُ بنُ عُمَرَ عن زيَادِ بنِ بِيَانٍ عن عَلِيِّ بنِ نُفَيْلٍ عن سَعِيدِ بنِ المُسَيَّبِ عن أمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: "المَهْدِيُّ مِنْ عِثْرَتِي مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ".

قالَ عبدُ الله بنُ جَعْفَرٍ: وَسَمِعْتُ أبا المَلِيحِ يُثْنِي عَلَى عَلِيِّ بنِ نُفَيْلٍ، وَيَذَكِّرُ مِنْهُ صَلَاحًا.

این حدیث از رسول الله صلی الله علیه و سلم بیان می کند که مهدی از عترت رسول الله صلی الله علیه و سلم و از اولاد فاطمه علیها السلام است.

حدثنا سَهْلُ بنُ تَمَامٍ بنُ بَزِيْعٍ أَخْبَرَنَا عِمْرَانُ القَطَّانُ عن قَتَادَةَ عن أَبِي نَضْرَةَ عن أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ قال: قالَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "المَهْدِيُّ مِنِّي، أَجَلِي الجَبَّهَةِ، أَقْنَى الأَنْفِ، يَمَلَأُ الأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ ظُلْمًا وَجورًا، وَيَمَلِكُ سَبْعَ سِنِينَ".

این حدیث از رسول الله صلی الله علیه و سلم بیان می کند که مهدی بلند پیشانی و بلند بینی است و ارض را مملو از عدل و قسط می کند در حالی که از ظلم و جور مملو شده و سبع سنین حکومت خواهد کرد.

حدثنا مُحَمَّدُ بنُ المُتَنَّى حدثنا مُعَاذُ بنُ هِشَامٍ حدَّثني أَبِي عن قَتَادَةَ عن صَالِحِ أَبِي الخَلِيلِ عن صَاحِبِ لَهُ عن أمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال: "يَكُونُ اخْتِلافٌ عِنْدَ مَوْتِ خَلِيفَةٍ فَيَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ المَدِينَةِ هَارِبًا إِلَى مَكَّةَ فَيَأْتِيهِ نَاسٌ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ فَيَخْرُجُونَ وَهُوَ كَارُهُ فَيُبَايِعُونَهُ بَيْنَ الرِّكْنِ وَالْمَقَامِ وَيُبْعَثُ إِلَيْهِ بَعْثٌ مِنَ الشَّامِ، فَيُخَسَفُ بِهِمْ بِالْبَيْدَاءِ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ، فَإِذَا رَأَى النَّاسُ ذَلِكَ أَنَّهُ أُنْبِئُوا الشَّامَ وَعَصَائِبُ أَهْلِ العِرَاقِ فَيُبَايِعُونَهُ، ثُمَّ يَنْشَأُ رَجُلٌ مِنْ فُرَيْشٍ أَخْوَالهُ كَلْبٌ، فَيُبْعَثُ إِلَيْهِمْ بَعْثًا، فَيُظَهَرُونَ عَلَيْهِمْ، وَذَلِكَ بَعْثُ كَلْبٍ، وَالْخَبِيئَةُ لِمَنْ لَمْ يَنْتَهَدْ غَنِيمَةَ كَلْبٍ، فَيَقْسِمُ المَالَ وَيَعْمَلُ فِي النَّاسِ بَسْئَةً نَبِيَّهُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَيُلْقِي الإِسْلامَ بِجَرَانِهِ إِلَى الأَرْضِ، فَيَلْبَثُ سَبْعَ سِنِينَ، ثُمَّ يُتَوَفَّى وَيُصَلِّي عَلَيْهِ المُسْلِمُونَ". قالَ أَبُو داوُدَ وقالَ بَعْضُهُمْ عن هِشَامٍ: تَسَعَ سِنِينَ. وقالَ بَعْضُهُمْ: سَبْعَ سِنِينَ.

حدثنا هَارُونُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ عَنْ هَمَّامٍ عَنْ قَتَادَةَ بِهَذَا الْحَدِيثِ قَالَ: "تَسَعُ سِنِينَ".
قَالَ أَبُو دَاوُدَ قَالَ غَيْرُ مُعَاذٍ عَنْ هِشَامٍ: "تَسَعُ سِنِينَ".
حدثنا ابنُ الْمُثَنَّى قَالَ أَخْبَرَنَا عَمْرُو بْنُ عَاصِمٍ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَوَّامِ قَالَ أَخْبَرَنَا قَتَادَةُ عَنْ أَبِي
الْخَلِيلِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِهَذَا الْحَدِيثِ، وَحَدِيثُ
مُعَاذٍ أَتَمَّ.

این حدیث از رسول الله صلی الله علیه و سلم بیان می کند که بعد از موت خلیفه ای بر سر خلافت او نزاع روی می دهد و رجلی از اهل مدینه به مکه فرار می کند و عده ای از اهل مکه برای بیعت او را خارج می کنند در حالی که او از این کار کراهت دارد و با او بین رکن و مقام بیعت می کنند. لشکری از شام برای مبارزه با او حرکت می کند و در محلی به اسم بیداء که بین مکه و مدینه است خسف می شوند و وقتی ناس این واقعه را رؤیت می کنند ابدال شام و عصابی از اهل عراق برای بیعت با او می آیند. بعد رجلی از قریش که احوال او کلب (بنی کلب) هستند لشکری را برای مبارزه با مهدی ارسال می کند که بیعت کنندگان با مهدی آنها را مغلوب می نمایند و کسی که در غنیمت این جیش مهزوم شرکت نداشته باشد خسران دیده است. مهدی به سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم عمل خواهد کرد و در آن زمان اسلام مثل شتری گردن خود را برای استراحت بر زمین خواهد گذاشت. مهدی هفت یا نه سال حکومت خواهد کرد و بعد وفات می نماید و مسلمون بر او صلوات می خوانند.

حدثنا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ رُفَيْعٍ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَيْطِيَّةِ عَنْ أُمِّ
سَلَمَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقِصَّةِ جَيْشِ الْحَسَنِ: "قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ يَمُنَّ كَانَ
كَارَهَا؟ قَالَ: يُخَسَفُ بِهِمْ وَلَكِنْ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى نَبِيِّهِ".

این حدیث از رسول الله صلی الله علیه و سلم بیان می کند که در جیش محسوف عده ای از آنان از اتباع این جیش کراهت دارند ولی با این حال در ارض فرو می روند ولی در یوم القیامه بر آنچه نیت داشتند مبعوث می شوند.

قال أبو داود: وَحَدَّثْتُ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْمُغِيرَةَ قَالَ أَخْبَرَنَا عَمْرُو بْنُ أَبِي قَيْسٍ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَنَظَرَ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ فَقَالَ: "إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَمَّاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَسَيَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلٌ يُسَمَّى بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُشْبِهُهُ فِي الْخُلُقِ وَلَا يُشْبِهُهُ فِي الْخُلُقِ. ثُمَّ ذَكَرَ قِصَّةَ يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا".

این حدیث بیان می کند که علی علیه السلام با نگاه به پسرش حسن می گوید که مهدی از نسل حسن است و رفتار و اخلاقی شبیه اخلاق نبی صلی الله علیه و سلم دارد ولی ظاهرش شبیه او نیست و ارض را مملو از عدل می کند.

وقال هَارُونُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ أَبِي قَيْسٍ عَنْ مُطَرِّفِ بْنِ طَرِيفٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ هِلَالِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وَرَاءِ النَّهْرِ يُقَالُ لَهُ الْحَارِثُ حَرَاثٌ عَلَى مَقْدَمَتِهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ مَنْصُورٌ يُوْطَىءُ أَوْ يُمَكَّنُ لِأَلِ مُحَمَّدٍ كَمَا مَكَّنَتْ قُرَيْشٌ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَبَ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ نَصْرَهُ أَوْ قَالَ إِيَابَتَهُ".

این حدیث بیان می کند که رجلی از ماوراء النهر به اسم حارث حراث برای نصرت مهدی خارج می شود و در مقدمه جیش او رجلی به اسم منصور حرکت می کند و همانطور که قریش، رسول الله صلی الله علیه و سلم را نصرت داد او نیز آل محمد را نصرت و مکانت می دهد و بر هر مؤمنی نصرت و اجابت آن جیش واجب است.